جلسه 209- 1451

**شنبه - 02/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که مرحوم شیخ فرمود: اگر عامی داشتیم که یک فرد آن در یک زمانی از این عام خارج شد، مثلا اکرم کل عالم داشتیم، زید در روز جمعه از وجوب اکرام عالم خارج شد. اجاع قائم شد بر اینکه اکرام زید روز جمعه روز جمعه واجب نیست. آیا ما بعد از روز جمعه رجوع کنیم به عموم عام یا رجوع کنیم به استصحاب حکم خاص؟

مرحوم شيخ: تقدم عموم افرادی بر عموم احوالی

مرحوم شیخ فرمود باید تفصیل بدهیم بین اینکه زمان برای عام قید باشد و موجب تعدد موضوع عام بشود، اینجا مرجع عموم افرادی عام هست، مثل اینکه مولا بگوید اکرام کل عالم فی کل یوم واجب.

اما اگر زمان ظرف باشد برای حکم، مثل اینکه مولا بگوید اکرم العلماء دائما، وقتی دلیل قائم شد بر عدم وجوب اکرام زید در روز جمعه، پس عموم افرادیِ این عام نسبت به زید تخصیص خورده است، ما دیگر عموم افرادی در رابطه با زید نداریم. عموم و اطلاق احوالی هم فرع بر عموم افرادی است، اول باید عام شامل یک فرد بشود به عموم افرادی، بعد ببینیم آیا شمول حکم عام نسبت به این فرد در جمیع ازمنه است یا نه.

پس عموم احوالی فرع بر عموم افرادی است و انتفاء عموم افرادی باعث می شود موضوع عموم احوالی از بین برود، انتفاء عموم احوالی بشود از باب سالبه به انتفاء موضوع. زید دیگر خارج شد از این عام افرادیِ اکرم العلماء دائما، ما دیگر چطور به عموم احوالی آن تمسک کنیم برای اثبات وجوب اکرام زید در روز شنبه؟

در فرض اول اصلا خطاب عام زید فردش نبود، ایام فردش بودند، اکرام زید به عنوان اکرام زید فرد عام نبود، بلکه فرد عام اکرام زید فی کل یوم بود، هر روز یک فرد بود اکرام زید برای عام، اکرام زید یوم الجمعة یک یک عموم افرادی داشت عام نسبت به آن، اکرام زید یوم السبت یک فرد دیگری است از عموم افرادی عام، خروج یک فرد از عموم افرادی مانع از تمسک به عموم افرادی عام در بقیه افراد نیست.

که به دنبالش مرحوم صاحب کفایه فرمود همین تفصیل در عام را در خاص هم پیاده می کنیم و عملا صور مسئله چهار تا می شود.

بحث در خروج فرد است نه خروج عنوان، ما نحن فیه به بحث استغناء از موونه ربطی ندارد

اقول: ما آن روز هم عرض کردیم امروز هم تکرار می کنیم که موضوع بحث درجائی است که یک فرد از افراد عام در یک زمانی خارج شده از عام. مثال فقهی اش خیار غبن است که از عموم اوفوا بالعقود بیع الغبن را خارج می کند، اما نمی دانیم خیار غبن علی الفور است که فقط در آن آنِ فوری اول علم به غبن تخصیص خورده است اوفوا بالعقود و یا علی التراخی است، بعد از مضی زمان فوت بحث می شود که آیا استصحاب کنیم خیار غبن را یا رجوع کنیم به عموم اوفوا بالعقود، که مرحوم شیخ در مکاسب فرموده اند چون زمان ظرف است برای اوفوا بالعقود ونه قید، ما نمی توانیم به اوفوا بالعقود رجوع کنیم، باید استصحاب کنیم خیار غبن را.

بنابر این توجه داشته باشید که در جائی که یک خطاب عام داریم ویک خطاب خاص داریم که رفته روی عنوان، اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق، مرحوم شیخ اینجا نزاع را مطرح نکرده که بعد از اینکه زید عادل شد ببینیم استصحاب کنیم حکم حرمت اکرام عالم فاسق را در مورد این زید که کان فاسقا، یا رجوع کنیم به عموم اکرم کل عالم. شکی نیست در اینجا که باید رجوع کنیم به عموم عام. این مورد بحث نیست. بحث در جائی است که یک فرد مثل بیع الغبن خارج شده است از اوفوا بالعقود، نمی دانیم فی جمیع الازمنه خارج شده است یا در همان زمان فور.

از اینجا معلوم می شود اینکه مرحوم آقای خوئی و همینطور صاحب بحوث گفته اند یکی از فروع فقهیه این مسئله بحث استغناء عن المؤونه است، این اشتباه است. مرحوم آقای خوئی در فقه در موسوعه جلد 25 ص 261 صریحا فرموده اند که ما معتقدیم که اگر کسی بی نیاز شد از یک مؤونه، مثل زنهایی که پیر می شوند دیگر نیاز به زیور آلات ندارند، یا شخصی یک منزل مسکونی داشت دیگر نیاز به آن ندارد، طلبه ای قبل از معمم شدن دوچرخه داشت بعد از معمم شدن بی نیاز شد از دو چرخه بلکه چه بسا در برخی از شرائط خلاف شأنش هست. خب آقای خوئی فرموده اند همین بحث اینکه استصحاب کنیم حکم خاص را یا رجوع کنیم به عموم عام در اینجا هم می آید، یک عامی داریم الخمس فیما افاد الناس، یک خاصی داریم که لاخمس فی المؤونه، حالا که این دوچرخه یا این زیور آلات آن زن از مؤونه بودن خارج شده برخی گفته اند به عموم عام الخمس فیما افاد الناس رجوع می کنیم، در عروه هم احتیاط واجب می کند، امام قدس سره هم حالا یا به نحو احتیاط واجب یا فتوا می فرماید فورا باید خمس آن را بدهد، چون باید به عموم عام رجوع کرد بعد از مضی زمان متیقن از تخصیص.

مرحوم آقای خوئی فرموده که ما معتقدیم چون زمان ظرف است برای الخمس فیما افاد الناس و نه قید، چون خمس یک حکم واحد است، هر زمانی یک فرد مستقل برای حکم به خمس نیست، حکم به خمس حکمٌ واحدٌ مستمر، ولذا زمان برای الخمس فیما افاد الناس ظرف است و نه قید، بنابراین وقتی تخصیص خورد الخمس فیما افاد الناس به اینکه لاخمس فی المؤونه، حق نداریم رجوع کینم به عموم الخمس فیما افاد الناس، بلکه مقتضای اصل برائت از وجوب خمس است.

اقول: این واقعا عجیب است. اولا: مبنای شما زمان ظرف باشد برای عام یا قید باشد فرقی نمی کند. بعد از مضی زمان متیقن از تخصیص، مرجع عموم عام و اطلاق مطلق است، صریحا در اصول این را فرموده اید.

ثانیا: این مطلب اصلا خارج از محل نزاع است، الخمس فیما افد الناس با لاخمس فی المؤونه مثل اکرم کل عالم هست و لاتکرم العالم الفاسق، کسی توهم می کند که بعد از اینکه زید عادل شد نتوانیم رجوع کنیم به اکرم کل عالم؟ جای این توهم نیست. چون احکام روی عناوین می رود نه روی افراد به طور مستقیم. اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق یعنی اکرم کل عالم لیس بفاسق، تا دیروز زید موضوع این عام نبود امروز موضوع عام شد.

الخمس فیما افاد الناس هم همینطور است، کل فائدة لیست بمؤونة ففیها الخمس. تا حالا این دوچرخه مصداق فائدة لیست مؤونة نبود امروز شد.

اگر بیان به این مقدار باشد که واضح است که باید رجوع کنیم به عموم الخمس فیما افاد الناس.

بله! یک تلاش هایی می شود برای اینکه بگوئیم بعد از استغناء از مؤونه خمس این مال واجب نیست، عمده آن تلاش این چیزی است که ما بعدا عرض خواهیم کرد که ظاهر دلیل خمس و مدلول مطابقی خمس این است که یحدث الخمس بحدوث الفائدة، این مقتضای خطاب خمس است. دلیل استثناء مؤونه می گوید خمس حادث نمی شود در جائی که فائده مؤونه باشد. اصلا بقاء خمس به بقاء فائده مدلول مطابقی بقاء خمس نیست، مدلول التزامی آن است. ولذا مدلول مطابقی دلیل خمس در هر فائده بالمرة تخصیص خورده است در مورد مؤونه، اینطور نیست که بگوئیم یک زمان خارج شده است از عموم عام. نخیر، عام دال بر حدوث الخمس عند حدوث الفائدة بود، دلیل مخصص می گوید لایحدث الخمس بحدوث الفائدة فی المؤونه. اما بقاء خمس به بقاء فائده این مدلول خطاب عام نیست.

مثل این می ماند که در قانون بیاید هر ارثی که مؤونه وارث نباشد مالیات دارد، این بیش از این ظهور ندارد که وقتی که ارث را حساب کردند و تقسیم کردند حادث می شود مالیات به حدوث ارث، در جائی که این ارث مؤونه وارث نباشد. حالا اگر بعد از ده سال این خانه ارثی از مؤونه بودن وارث خارج شد، اصلا ظهور ندارد دلیل مالیات بر ارث در جائی که مؤونه نباشد نسبت به تعلق مالیات به این ارث بعد از گذشت ده سال از مؤونه بودن. حالا این مطلبی است که بعدا هم ممکن است توضیح بدهیم.

اما عرض بنده این است که این فرمایش آقای خوئی که بعد از استغناء از مؤونه نمی شود به عام رجوع کرد به الخمس فیما افاد الناس رجوع کرد، چون زمان ظرف است برای عام، چون خمس حکم واحد مستمر است، هر فرد از زمان موضوع علیحده برای این حکم نیست. این فرمایش ناتمامی است، هم به لحاظ مبنای اصولی ایشان، و هم به لحاظ تطبیق آن بر این مورد. این را توجه داشته باشید.

احتمالات در مقصود مرحوم شیخ از قیدیت ویا ظرفیت زمان

اما اینکه مقصود مرحوم شیخ از این قیدیت یا ظرفیت زمان چیست اختلاف شده است، احتمالاتی در آن مطرح شده که عرض می کنم:

1- استغراقی ومجموعی

احتمال اول: احتمالی است که مرحوم نائینی از کلام شیخ در رسائل استظهار می کند. مرحوم آقای خوئی هم می گوید صریح کلام شیخ همین است.

وآن احتمال این است که می گویند مرحوم شیخ مقصودش از قید بودن زمان این است که حکم عام استغراقی باشد نسبت به هر آن. مثل حکم تحریمی، حکم تحریمی استغراقی و انحلالی است، دروغ در هر آن حرام است، این فرد از دروغ در این آن حرام است، فرد دیگر از دروغ در آن دیگر حرام است، به نحوی که اگر کسی عصیان کرد این آن دروغ گفت، باز به او می گویند در آنِ دوم دروغ نگو، در اینجا زمان می شود قید، یعنی هر آنی از آنات موضوع است برای یک حکم مستقل. در مقابلِ ظرفیت زمان که معنایش این است که مفاد عام یک حکم واحد مستمر است، مثل اوفوا بالعقود، مفاد اوفوا بالعقود لزوم عقد است، لزوم یک حکم واحد مستمر است، هر آنی عقد که یک حکم مستقل به لزوم ندارد، یا وجوب صوم وجوب امساک در آنات نهار شهر رمضان، این یک حکم مجموعی است، حکم استغراقی نیست.

ولذا فرموده اند که مرحوم شیخ می گویند اگر مفاد عام حکم استغراقی باشد، اینجا می شود بعد از گذشت زمان متیقن از تخصیص یعنی مثلا روز شنبه نسبت به اکرام زید، بگوئیم یک فرد از وجوب اکرام که مربوط به روز جمعه بود خارج شده است از عموم اکرم کل عالم، اما وجوب اکرام در روز شنبه فرد دیگری از حکم است، اصالة العموم در او محکّم است.

اما در مثال اکرم العلماء دائما فرض می شود که هر عالمی یک وجوب مستمر اکرام دارد، به نحوی که اگر یک روز او را اکرام نکنیم اصلا امتثال نکرده ایم وجوب اکرام او را.

برخی از عبارت های مرحوم شیخ موافق با این استظهار است. چطور؟

تعبیر مرحوم شیخ این است که می گوید: قیدیت زمان برای عموم به این نحو است که یؤخذ کلّ زمان موضوعا مستقلا لحکم مستقل لینحل العموم الی احکام متعددة بتعدد الازمان. این در رسائل مرحوم شیخ است.

در مکاسب هم ظرفیت زمان را تفسیر کرده است، فرموده: یکون الحکم فیه حکما واحدا مستمرا لموضوع واحد، فیکون مرجع الشک فیه الی الشک فی استمرار حکم واحد فیستصحب.

مرحوم سید یزدی فرموده است که: مقصود مرحوم شیخ این نیست، نه مرادش از قیدیت زمان برای عموم انحلالیت حکم عام است نسبت به کل آن من الآنات، و نه مرادش از ظرفیت زمان برای عموم عام این است که مفاد عام در هر فردی یک حکم واحد مستمر است.

مرحوم ایروانی تعبیرش تندتر است، می گوید سزاوار نیست که یک انسان لبیب و عاقل همچنین نسبتی به شیخ بدهد که بگوید شیخ می گوید مراد از قیدیت زمان انحلالی بودن حکم است و مراد از ظرفیت زمان مجموعی بودن حکم است، لاینبغی ان ینسب لبیب الی الشیخ هذا المعنی.

استاد: برخی عبارات مرحوم شیخ دال بر اجتماع ظرف بودن زمان با انحلالی بودن حکم

اقول: به نظر ما هم این احتمال خلاف ظاهر است. چرا؟

برای اینکه از مجموع عبارات شیخ در رسائل و مکاسب استفاده می شود که در جائی که می گوید زمان ظرف است باز چه بسا حکم را انحلالی بداند، اینطور نیست که در جائی که زمان ظرف است بگوید حکم واحد مستمر است ثبوتا، نه، چه بسا حکم انحلالی است.

چون در عبارت رسائل مثال می زند برای ظرف بودن زمان به این مثال: می گوید اکرم العالم دائما یا تواضع للناس. خب انصافا اکرم العلماء دائما ظاهرش حکم انحلالی است، نه اینکه اگر یک آن اکرام نکردی زید را دیگر تا آخر هم او را اکرام نکنی مهم نیست، عام مجموعی این است دیگر، عام مجموعی یعنی امتثال این حکم امتثال واحد است، اگر اکرام کنی زید را در جمیع ازمنه امتثال کرده ای، والا اگر اکرام نکنی زید را در جمیع ازمنه، در غالب ازمنه هم اکرام کنی کالعدم است، مثل کسی که روزه بگیرد ده دقیقه به غروب آفتاب افطار بکند، خب این صومش کالعدم است، در حالی که این مثال اکرم العلماء دائما و تواضع للناس کاملا ظهور دارد در انحلالی بودن حکم.

یا در مکاسب اینجور تعبیر می کند، می گوید: نظیر ما اذا ورد تحریم فعل بعنوان العموم و خرج منه فرد خاص من ذلک الفعل، ولکن وقع الشک فی ان ارتفاع الحرمة عن ذلک الفرد مختص ببعض الازمنة ام لا، خب ظاهر تحریم فعل به عنوان عام ظاهرش تحریم انحلالی است، ظهور نهی نهی از مطلق الوجود است به نحو استغراقی، لاتکذب ظهور دارد در اینکه هر فرد از کذب یک حرام مستقل است. این نادر است که ما تحریم یک فعل را به عنوان عام حمل کنیم بر تحریم به نحو مجموعی یا صرف الوجودی. خب اینکه خودشان گفته اند خلاف ظاهر است.

سؤال وجواب: اینها را مثال زده برای ظرف بودن زمان به تحریم فعل به نحو عام، تحریم کرده فعل را به نحو عام بعد خرج منه فرد خاص من ذلک الفعل، نمی دانیم آیا این خروج فرد به نحو مطلق است یا در خصوص یک زمان خاص است، این را مثال زده برای ظرف بودن زمان، با اینکه ظاهر تحریم انحلالی است.

باز شاهد بهتری بیاورم: در خود رسائل در همین بحث خود مرحوم شیخ مطرح کرده است، گفته که در صورتی که ظرف بود زمان برای عام استصحاب می کنیم حکم خاص را، که زمان برای خاص قید نباشد، اگر قید باشد استصحاب حکم خاص هم جاری نیست. این دقیقا عبارت مرحوم شیخ است در مکاسب که می گوید: فیکون الشک فی استمرار حکم واحد فیستصحب.

حالا مهم این است که در رسائل همین ظرفیت زمان و قیدت آن را که برای عام مطرح کرده، در یک بحث دیگر برای آن حکمی که استصحاب می کنیم هم مطرح کرده است، می گوید حکمی که استصحاب می کنیم اگر زمان قید باشد برای او، این معنایش این است که موضوع باقی نیست، ولی اگر زمان ظرف باشد برای او، استصحاب این حکم مانعی ندارد. همانجا مرحوم آقای خوئی فرمود مقصود مرحوم شیخ همین مطلب است که اگر یک حکمِ انحلالی بود قابل استصحاب نیست، مثل اینکه حرمت وطئ زوجه در حال حیض حکم انحلالی است، بعد از انقطاع دم حیض و قبل از اغتسال ما شک می کنیم در فرد دیگری از حرمت وطئ، اینجا جای استصحاب نیست چون زمان قید است. مرحوم آقای خوئی اینجور معنا کرده کلام شیخ را. ولی اگر حکم واحد مستمری داشتیم مثل نجاست آب قبل از زوال تغیر، خب این حکم واحد است، خب استصحاب می کنیم بعد از زوال تغیر بنفسه هم این نجاست باقی است.

مرحوم شیخ در آن بحث صریحا مثالهایی که زده برای ظرف بودن زمان که قابل استصحاب می کند حکم را، حکم های انحلالی را مثال زده است، با اینکه می گوید زمان ظرف است اما حکم های انحلالی مثال زده است. در صفحه 611 می گوید: انهم لایرتابون فی انه اذا ثبت تحریم فعل فی زمان ثم شک فی بقائه بعده فان الشک فی هذه المسئلة فی استمرار الحرمة لهذه الفعل. بعد می گوید: نعم قد یتحقق فی بعض الواجبات مورد لایحکم العرف بکون الشک فی الاستمرار، مثلا اذا ثبت فی یوم وجوب فعل عند الزوال ثم شککنا فی الغد انه واجب الیوم عند الزوال فلایحکمون باستصحاب ذلک، تا اینجا می رسد که می گوید: و من هنا تری الاصحاب یتمسکون باستصحاب وجوب التمام عند الشک فی التکلیف بالقصر.

می گوید اگر یک روز وجوب تمام بود فردا شک بکنیم در وجوب قصر، با یک بار نمی شود گفت زمان ظرف است برای وجوب تمام. اما اگر بطور مکرر مدتی نماز تمام بر این مکلف واجب باشد بعد یک سفر مشکوکی می رود که سه فرسخ می رود پنج فرسخ برمی گردد، شک می کند این موضوع قصر است یا نیست، ایشان می گوید استصحاب کرده اند اصحاب استصحاب کرده اند وجوب تمام را. خب وجوب تمام انحلالی است دیگر، هر نمازی یک وجوب تمام مستقل دارد، با اینکه حکم انحلالی است ایشان مثال زده برای ظرف بودن زمان. اینها نشان می دهد که مرحوم شیخ مقصودش از ظرف بودن زمان این نیست که حکم واحد مستمر باشد، و مقصودش هم از قید بودن زمان این نیست که حکم انحلالی باشد، اما مقصودش چیست بعدا عرض می کنیم.

ولی حالا بر فرض استظهار مرحوم نائینی از رسائل شیخ درست باشد، خوب دقت کنید مرحوم نائینی بعدا نقل خواهیم کرد که می گوید مکاسب شیخ چیز دیگری می گوید و ما بعید می دانیم که مراد شیخ ظاهر رسائل باشد که تفصیل بین عام مجموعی و عام استغراقی است، ولی مرحوم آقای خوئی فرموده نخیر، صریح کلام شیخ تفصیل بین عام مجموعی و استغراقی است.

نقل کرده اند که مرحوم محقق تهرانی در کتاب محجة العلماء هم همین احتمال تفصیل بین عام مجموعی و استغراقی را به شیخ نسبت می دهد.

لزوم رجوع به عام مجموعی بعد از تخصیص ازمانی، خروج یک زمان به معنای تخصیص افرادی نیست

حالا برفرض این نسبت درست باشد اما آیا تفصیل مرحوم شیخ جا دارد؟ ابدا، به هیچ وجه تفصیل مرحوم شیخ جا ندارد. چرا؟ برای اینکه جناب شیخ! بعد از اینکه مثلا در خیار غبن یا در خیار مجلس اوفوا بالعقود تخصیص خورد، ما چرا بگوئیم عموم افرادی از کار افتاد؟ این نادرست است، عموم احوالی از کار افتاد در این زمان.

در همان عام مجموعی مثال می زنیم: اگر مولا بگوید باید از طلوع آفتاب تا اذان ظهر در مسجد بمانید به نحو مرکب ارتباطی که عام مجموعی است. بعد زید بگوید جناب مولا من از ساعت 9 تا 9 و نیم یک کاری دارم که مناسب است انجام بدهم، مولا بگوید لابأس، چرا بگوئیم زید از این عموم یجب علی عبیدی الکون فی المسجد من طلوع الشمس الی الزوال تخصیص افرادی خورده است؟ نخیر، چرا تخصیص افرادی خورده است؟ بلکه تخصیص احوالی خورده است از ساعت 9 تا 9 و نیم، تخصیص افرادی نخورده است، عموم احوالی این عام در مورد زید در این نیم ساعت از کار افتاده است وجهی ندارد عموم افرادی اش از کار بیفتد. ما چرا از عموم عام رفع ید کنیم در حالی که حجت اقوایی نداریم، خود عقلاء احتجاج می کنند می گویند جناب زید قدر متیقن این است که مولا نیم ساعت به تو اجازه داد که خارج بشوی، دیگر بعد از نیم ساعت عذری نداری در اینکه نیامدی.

و اگر بنا باشد که نشود به عموم مجموعی این خطاب تمسک کرد پس در آن ساعت های اول هم نمی شود اثبات کرد وجوب کون فی المسجد را بر زید، نه فقط بعد از ساعت نه ونیم، چون زید اگر تخصیص افرادی بخورد چه بعد از نه و نیم چه قبل از نه برای اثبات وجوب کون فی المسجد ما نیاز به عموم احوالی داریم، جناب شیخ وقتی عموم افرادی را شما می گوئید از کار افتاد و دیگر نمی شود به عموم احوالی تمسک کرد دیگر چه فرق است بین بعد از ساعت 9 و نیم یا قبل از ساعت 9؟ فرقی نمی کند.

واگر مرحوم شیخ می خواهد بگوید که ما اگر بگوئیم بعد از ساعت 9 و نیم مجددا واجب است بر زید بازگشت به مسجد، این وجوب ضمنی نمی شود، این وجوب استقلالی می شود، در حالی که مدلول خطاب عام مجموعی این بود که وجوب کون فی المسجد از 9 و نیم تا ظهر وجوب ضمنی است نه وجوب استقلالی.

جوابش این است که اولا: هنوز هم وجوب ضمنی است، چون 9 و نیم تا ظهر بعضی از واجب است، بعض دیگر از واجب اول زوال است تا 9.

ثانیا: اینکه این خطاب مفادش وجوب ضمنی است این را ما به قرائن و با جمع بین خطاب عام و خاص فهمیدیم. وقتی خطاب عام می گوید یجب علی عبیدی الکون فی المسجد من طلوع الشمس ای الزوال، و ما از این عام مجموعی فهمیدیم، خب دلیلی که می گوید زید از ساعت 9 و تا 9 و نیم می تواند زید خارج مسجد باشد (حالا مفهوم ندارد که بعد از آن باید مسجد بیاید، اجماع داریم) این قرینه اقوی است منشأ می شود جمع عرفی بکنیم بگوئیم این عام مجموعی اینگونه است که از 9 تا 9 و نیم واجب ضمنی نیست جلوس بر زید. و ما دلیل نداریم که باید همه آنات وجوب ضمنی داشته باشند، صریح که نیست دلیل، بلکه از باب جمع عرفی بین ادله ما این را گفتیم. ولذا هیچ فرقی بین عام مجموعی و عام استغراقی نیست در اینکه بعد از تخصیص یک فرد در یک زمان ما رجوع باید بکنیم به این عام، چه عام مجموعی باشد چه عام استغراقی.

و این بحث جدیدی نیست جناب شیخ!، اگر این احتمال اول را بگوئیم خب این بحث را باید در عام و خاص مطرح کنیم که آنجا مطرح کردیم گفتیم العام حجة فی المقدار الباقی بعد التخصیص چه آن عام استغراقی باشد چه عام مجموعی باشد. والا در افراد عرضیه هم مشکل پیدا می کنیم، اگر مولا بگوید همه شما باید با هم شرکت کنید در فلان مجلس به نحو عام مجموعی، بعد دلیل داریم که بر زید که جزء این گروه است واجب نیست شرکت، آنجا چی می گوئید شما؟ بر زید واجب نیست اما بر عمرو هم واجب نیست؟ خب زید خارج شد عمرو که خارج نشد از این عام مجموعی. خب اینجا هم هیمنطور است یک روز یک ساعت خارج شد از این عام مجموعی، در بقیه عام مجموعی به عموم باید تمسک کنیم.

ولذا این احتمال اول هم خلاف ظاهر کلام شیخ است، و هم اگر مراد شیخ باشد این تفصیل درست نیست، انشاء الله احتمال های دیگر را روز دوشنبه عرض می کنیم.